أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

[ظاهراً ابتدای مجلس درس ضبط نشده است]

... نصاری و مجوس و اینها هم داخل در این بحث هستند که خب این هم اصلاً [قابل قبول] نیست.

ایشان جوابی که می‌دهند این است که می‌گویند ما به ضمیمۀ عدم قول به فصل در اینجا ثابت می‌کنیم:

آن کسی که قائل شده بر اینکه مشرکین نجس هستند، جمیع آنها را هم شامل می‌شود.

آن کسی که قائل به عدم نجاست یهود و نصاری است قائل به عدم نجاست مشرکین هم هست. پس بنابراین از لفظ مشرکین ما سایر ملل را که یهود و نصاری هستند ولو اطلاق مشرک بر آنها نمی‌شود، آنها را هم داخل در حکم مشرکین خواهیم کرد. مُضافاً بر اینکه اطلاق مشرکین بر آنها ثابت نشده. بله در آیۀ وَ قٰالَتِ اَلْيَهُودُ عُزَيْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ... ﴿التوبة، ٣٠﴾... سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ﴿التوبة، ٣١﴾ اطلاق فعل استقبالی بر مُشرکین شده اما اطلاق مشرک به لفظ مشرک بر اینها نشده. ولی این هم خلاصه خیلی مورد بحث نیست.

بناءً علی هذا مطلبی را که از این آیه در مورد نجاست کُفّار بیان شد ماحصل کلام ایشان این بود که آیه اطلاق دارد در نجاست ظاهریّه.[و دو مطلب را ایشان استفاده کردند:]

یکی اینکه آیه ظهور دارد در نجاست ظاهریّه. این یک استفاده‌ای بود که ایشان کردند.

دوّم اطلاقی را که با آن اطلاق اثبات نجاست ذاتیّه و نجاست عرضیّه را کردند.

[اما اشکال بر این دو مطلب اینکه:]

اوّلاً در مورد ظهور آیه در نجاست ظاهریّه، ما گفتیم علاوه بر اینکه اطلاق در اینجا منعقد نیست بلکه مقام مقام غیر اطلاق است به جهت تفاوت حکم باطن و ظاهر، علاوۀ بر آن، نفس آیه ظهور در نجاست ظاهریّه ندارد بلکه اتفاقاً ظهور در نجاست باطنیّه دارد به دلیل اینکه ورود در مسجد الحرام با عدم سرایّت در مورد نجاست ظاهریّه بِلا مانع است. این دلیل اول. و عِندَ التعارُضِ بَینَ الظُهوریْن اینکه ظهور آیا در این است یا در آن نیست عِندَ عدم التعارُض، آن مُنصَرَفِ از این کلام که قَدرِ مُتیّقن است ... ... النجاسة الظاهریّه و با آن عمومات طهارت، حکم به طهارت ذاتیۀ اهل کتاب می‌کنیم اگر فقط آیه باشد ها، نفس آیه، ما به روایات کاری نداریم. پس نفس آیه از نجاست ظاهریّۀ اهل کتاب ساکت است و مُنصَرف آیه آن نجاست باطنی است. این دلیلی که ایشان آوردند برای آیه که گفتیم مخدوش است.

بعد ایشان در مورد نجاست، از روایات ادلّه‌ای را ذکر می‌کنند که از هر کدام از اینها جواب می‌دهند. می‌فرماید که از جمله ادلّه؛

یکی صحیحۀ، یعنی مُصَحِّحه در واقع، سعید اَعرَج است، سأَلتُ ابا عبداللَه علیه السلام عن سُؤرِ الیهودی و النصرانی، فَقالَ لا. این یک.

دوم خبر ابی بصیر است عن احدهما فی مُصافحة المسلم الیهودی و النصرانی فَقالَ منِ وراء الثوب فَاِن صافحک بَیَده فَغسِل یَدَک. این هم خبر ابی بصیر.

سوّم صحیحۀ عَلی بن جعفر عن اَخیه عن مؤاکلة المجوسی فی قصعة واحده و اَرقَدُ مَعَهُ عَلی فِراشٍ واحد و اصافِحهُ قالَ علیه السلام لا. این ارقَدُ مَعهُ عَلی فِراشٍ واحد قاعِدتاً باید مجوسّیه باشد چون با مرد که نمی‌شود اَرقَد علی فراشٍ واحد باشد.

روایت بعدی روایت هارون بن خارجَه: قُلتُ لِأَبی عبداللَه علیه السلام اِنّی اُخالِط المجوس، آکُلُ منِ طَعامِهِم، قالَ لا.

یک دفعه ما با یک کسی صحبت می‌کردیم من می‌خواستم نسبت به این قضایا وارد نشود، داخل نشود، گفت آخر نگاه کن- البته ما نگاه نکردیم ها ولی آن گفت نگاه کن، یک جایی را- گفت آخر نگاه کن، آخر ممکن است خدا این را نجس کند و حرامش بکند؟! آخر این به این قشنگی...؟! آخر چه طور ممکن است...؟! البته من نگاه نکردم ها! بچّۀ خوبی بودم ولی می‌دانم آن هم بی سلیقه نیست! می‌گفت آخر چه طور ممکن است...؟!

علیٰ ایُّ حال من می‌خواستم این را بگویم که یعنی تزییلش اینکه و ارقَدُ علی فراش واحد باید نگاه کند ببیند چطور است؟! بله اگر از آنهایی است که بعید است که خدا در حقّ آنها بگوید...! عیب ندارد و اِلاّ خب همین طوریش بگوید برو پی کارت! برو گم شو! خب این هم یکی.

روایت دیگر روایت...، البته ایشان می‌فرمایند که اینها را با عدم قول به فصل به غیر یهودی و نصرانی هم می‌توانیم سرایت بدهیم. ایشان می گویند گرچه در یهودی و مجوسی آمده ولی به غیر آنها هم می شود سرایت داد. اینها روایاتی بود که ایشان راجع به نجاست کفّار ذکر کردند.

پس چند تا شد؟ یکی سعید اَعرَج است. دوم خبر ابی بصیر است. سوم صحیحۀ علی بن جعفر است، چهارم روایت هارون بن [خارجه] است و البته روایتهای دیگری هم هست که خب ما آنجا خواندیم که تمام اینها یا لا بود یا مثلاً لا اَفعَل و لا تَفعَل و اینها بوده که دلیلش را هم در آنجا عرض کردیم که لا هیچ دلالتی ندارد. حالا علیٰ ایِّ حال خب ایشان آن را ظاهر در نجاست می‌دانند.

در قبال این ادلّه ادلّۀ دیگری وجود دارد که ایشان می‌فرمایند که این با اینها معُارض است:

یکی از آنها جواز صَلاة در ثیابی است که مجوس این ثیاب را درست می‌کند. ببینید چه نحوه آقایان با روایات برخورد می‌کنند و چه نحوه ما برخورد می‌کنیم؟ این دو کیّفیّت نظر نسبت به روایات را من می‌خواستم امروز [مطرح کنم،] گرچه یک مقداری عرض شد ولی بالاخره این کیّفیّت برخورد با روایات، این در فهم روایات و در استنباط احکام خیلی تأثیر می گذارد، به عبارت دیگر همان شَمُّ الفقاهه اسمش را می‌گذاریم. حالا آن نُصوصی که مُعارض با اینهاست، آن نُصوص را ایشان می‌آیند بیان می‌کنند:

یکی از آنها صحیحۀ معاویه است سَألتُ ابا عبداللَه عن الثیاب السابریه یَعمَلُهَا المجوس وَ هُم اَخباث و هم یَشرَبوُنَ الخمر و نساؤهم علی تلک الحال اَلبِسها وَلا اَغسِلُها وَ اُصَلی فیها؟ قالَ نَعَم. قالَ معاویة فقطفت لَهُ قَمیصاً و خطتُهُ فَتَلتُ لَهُ ازاراً و رِداءً منِ السابری ثُمَ بعثت بها الیه فی یَومِ جمعه حین ارتفعِ النهار فَکَأَنَّهُ عَرف ما اُرید فَخَرَجَ بها الیَ الجمعه و نَحوهُ غَیرُه. خب این یکی که این حکایت از این می‌کند که لباسی که سابریّه آن لباس را خیاطت کند و آن لباس را نسج کند و عمل کند یعنی ببافد، این خب اشکالی ندارد. این یکی. وَ قَد عَقَدَ لَها...

ایشان می‌فرمایند که نسبت به این حمل شده در صورتی که عدم علم به تنجیس باشد که ما علم به تنجیس نداریم در صورتی که آنها را نجس نکرده باشد، ایشان می‌فرمایند که بعید نیست که مسئله همین طور باشد چه طور اینکه در خیلی از اینها دارد که اینها یَشرَبونَ الخمر وَ یأکُلونَ المیتَه وَ لا اِشکال فی نجاسَتِهِما، بعد ایشان می‌فرمایند که: فَلَو کانَت شامِلَة لِصُورَة العِلمِ بالمُلاقاة بِالرُطوبَه کانت دالَة عَلی طَهارَة المیة و الخَمرِ ایضاً! خیلی عجیب است این حرف از ایشان که این کجا دلالت می‌کند بر اینکه اینها رطوبت و اینها دارند در حالتی که سرایت نمی‌کند، بدون سرایت است در حالتی که ما علم قطعی و یقینی داریم بر اینکه آن زن سابری و امثال ذلک که این لباس‌ها را خیط می‌کنند رطوبت دستشان حداقل به اینها سرایت می‌کند و این یک حمل بلاوجه است.

مرحوم حکیم اینجا این روایت و امثال این روایت را همان طوری که عرض شد می‌گوید ممکن است که عدم علم به نجاست در اینجا بوده و یک روایت دیگری را دلیل بر این می‌آورد. آن روایتی را که دلیل می‌آورد اتفاقاً آن روایت دلیل بر خلاف است، آن همان روایتی بود که ما آن روز خدمتتان عرض کردیم، این روایت که می‌گوید:

سَألَ ابی ابا عبداللَه علیه السلام و انا حاضر اِنّی اُعیرُ الذمی ثوبی وَ اَنا اَعلَمُ اَنّهُ یَشرَبُ الخمر و یَأکُل لَحم الخنزیر فَیَرُدّهُ عَلَی فَأغسِلهُ قَبلَ اَن اُصَلیِ فیه؟ فَقالَ ابو عبداللَه علیه السلام صَلِّ فیه و لا تغسله من اجل ذلک فَإنَکَ أعرتَهُ اِیّاهُ و هُوَ طاهِر و لَم تَستَیقن اَنَّهُ نجَّسَه فَلا بأس اَن تُصَّلیَ فیه حَتی تَستیقِن اَنّهُ نَجَّسه.

بعد ایشان آمدند از اینجا استفاده می‌کنند که: و منِ ذلک یَظهَرُ عَدَمُ دلالَة ما تَضَمَّنَ جَواز الصلاة فی الثوبِ الذی یُشتری من الیهودی و النصاری قَبلَ اَن یُغسل علی طهارَتِهِم. خیلی واقعاً عجیب است به جهت اینکه لباسی را که به یک نفر عاریّه می‌دهند قطع مسلّم و قدر مسلّمش این است که حداقل این لباس با عرق بدن این تماس پیدا کرده، این دیگر قدر مسلّمش است و حضرت نسبت به این قضیه ساکت هستند، حضرت سؤال می‌کنند از نجاست عرضیه، آیا می‌دانی هَل تَعلَمُ اَنّهُ نَجّسَهُ بالخَمر اَو بالمیتة اَو لا؟ کاری به رطوبت بدن ندارند. آن وقت شما در اینجا می‌بینید این روایتی که قطعاً دلیل بر طهارت رطوبت اهل کتاب است این روایت را دلیل بیاورند بر اینکه عدم تضمُّن جواز صَلاة فی الثوبِ الذی یُشتری مَنِ الیهُودی دلیل بر طهارت اینها نیست، خب خیلی این مسئله عجیب است! این یک مسئله.

یک روایت دیگری که ایشان نقل می‌کنند: و منها ما تَضَمَّنَ جَوازَ مُؤاکِلَة مِثلِ صحیحۀ عیص[بن القاسم] قال: سألتُ ابا عبداللَه علیه السلام عن مُؤاکِلِة الیَهُودِی و النصرانی و المجوسی ببینید این کیّفیّت استنباط این طوری است‌ها که نحوۀ استخراج حکم با آن برداشتی که فقیه نسبت به ادلّه دارد، ببینید چه طوری ایشان استفاده کردند و این روایت را ردّ می‌کنند! قال: فقال: اذا کان من طَعامِکَ فتَوَضَأ فلا بأس وَ نحوُهُ غَیرُه. بعد ایشان می‌فرمایند که: و دَلالَتُها عَلَی الطهارَة اِیضاً غَیرُ ظاهره لِقُربِ الاحتِمِالِ کُونِ المَلحوث فی جهة السؤال مُجَرَدُ المُؤاکِله لالمُساوِرَه.

اَوّلا اینکه ایشان رد می‌کنند می‌گویند شاید منظور مُجَرَّد مُؤاکِله باشد، خب جناب آقای حکیم عَلَی اللَه مَقامَکُمُ الشریف، اگر صِرفِ مُؤاکِله باشد که یک نفر بنشیند آن طرف سفره و یک نفر این طرف سفره بنشیند، این که اشکال ندارد. سگ هم می‌آید آن طرف سفره می‌نشیند غذا می‌خورد این که مُجرد مؤاکله...! مُجّرد مؤاکله نیست منظور مساوره است عَلیٰ اُساوِرُ لَیلیٰ لَیلَة القَمری نشنیدید؟! منظور از مُساوره قطعاً در اینجا هست که از قصعة واحده باشد نه اینکه آن این طرف سفره است دارد غذایش را می‌خورد، نان و آبگوشتش را می‌خورد، این هم این طرف سفره دارد نان و غذایش را می‌خورد، این چه ربطی به همدیگر دارند که شما حالا لِمُجَرَدِ احتمال بگیرید؟! البته خودشان [هم] می‌خندند از این احتمالاتشان، می‌آیند می‌گویند لِبُعدِ الاحتمالاتِ فیها! چون اینها خیلی دیگر واقعاً شکمی است و بعد هم خودشان البته بعضی‌هایش را [رد] می‌کنند و بعد در آن می‌مانند و آخر دلیلی که می‌آورند اجماع است می‌بینند خیلی کار خراب شد. اولاً این که این این طور نیست.

بعد ایشان می‌فرمایند لَعلَّ لِقائلٍ اَن یَقُول که لغسل ید در اینجا چیست؟ غسل ید یعنی دستش را بشوید، خب این منافات دارد دیگر، غسل ید در آنجایی می‌آید که جنبۀ مساوره باشد، از مُؤاکله فی قصعة واحده باشد و الا اگر آن شخص فی حد ذاتِه دستش را هم نشوید خب نشوید به من چه مربوط است؟ این که آن طرف حیاط دارد غذا می‌خورد من هم اینجا بیست متر با او فاصله دارم چه ارتباطی با هم داریم؟ لإحتمالِ کونه دخیلاً فی ذلک بما انَهُ مِن آدابِ الجلوس عَلَی المائده لا مِن حیثُ کُونهِ ؟ فی طِهارَة الثوب این خیلی دیگر واقعاً یَضحَکُ بِهِ الثکلیٰ است! می‌گویند احتمال دارد این از آداب سفره باشد! خب آداب سفره را امام می‌‌‌‌آید به عنوان حکم تکلیفی بیان بکند؟! دیگر خدا رحمتتان کند. این هم یکی از آن ادلّه‌ای که ذکر شد.

یکی از ادلّه‌ای که مرحوم آقای حکیم ذکر می‌کنند ما دّل عَلی جَواز الأکلِ مِن طَعام اَهلِ الکتاب و آنیتهم و الوضو مِن سؤرِهِم کصحیحة اسماعیل بن جابر قُلتُ لابی عبداللَه علیه السلام ما تقولُ فی طَعام اهلِ الکتاب؟ فَقالَ لا تأکُلْه ثُمَّ سَکَتَ هنیئة ثُمَّ قالَ لا تأکُلهُ ثُمَّ سَکَت هنیئة ثُمَّ لا تأکُلهُ ثُمَّ سَکَت هنیئة ثُمَّ قال لا تأکُلهُ و لا تَترُکُهُ تَقول اَنَّهُ حرام ولکن تَترُکُهُ تَنَزُهاً عنه اِنّ فی آنِیَتهم الخَمرٌ و لحم الخنزیر. خب این یک روایتی است که ما چه نحوه وارد شدیم؟ گفتیم لسان روایت در یک همچنین موقعیّتی اگر شما پیش امام حضور داشتید و امام این طور برای شما بیان می‌کرد، اگر واقعاً این حرام بود یک مقداری ساکت بشود دوباره حضرت تکرار کند، خب اگر حرام باشد یک مرتبه می فرمود حرام است دیگر، در حرام: لَو کانَ هذا حرامٌ لَقالَ لَو مَرة واحده اِنَّهُ یَحرُمُ علیه، لا یجوز، این عبارت سَکَتَ هنیئة ثُمَ قال لا تأکُلهُ ثُمَّ سکَتَ هنیئة، نفس این دلیل بر این است که حرام نیست، به خاطر این است که حضرت یک مقداری...

بخاطر اینکه این در شبهه نیفتد حرف آخر را می‌زند...

[ادامۀ مجلس درس ضبط نشده است]

اللَهم صل علی محمد و آل محمد